

## وظیفه من نمایش واقعیت‌های جنگ است

محمدعلی باشه‌آهنگر در ادامه تجربه‌های موفق قبلی‌اش، به‌خصوص فیلم متفاوت و تاثیرگذار «فرزند خاک»، با فیلم «ملکه» درجه‌ای تازه به سینمای دفاع مقدس می‌گشاید



گفت‌وگو با محمدعلی باشه‌آهنگر، کارگردان #171؛ ملکه»  
وظیفه من نمایش واقعیت‌های جنگ است

محمدعلی باشه‌آهنگر در ادامه تجربه‌های موفق قبلی‌اش، به‌خصوص فیلم متفاوت و تاثیرگذار #171؛ فرزند خاک»، با فیلم #171؛ ملکه» درجه‌ای تازه به سینمای دفاع مقدس می‌گشاید.

در شرایطی که سینمای دفاع مقدس در سال‌های اخیر نتوانسته مسیری روبه‌جلو را طی کند و شاهد ساخت آثاری پرهزینه اما کم‌فایده و ضعیف بوده‌ایم، سازنده فیلم ملکه سراغ مضمونی تازه رفته و با بهره‌گیری درست از توانایی‌های علیرضا زرین‌دست به لحاظ تکنیکی نیز به دستاوردهای قابل‌توجهی دست‌یافته است.

ساخته‌شدن فیلمی چون ملکه نشان می‌دهد که هنوز هم حرف‌های ناگفته زیادی از دفاع مقدس مانده و همچنان می‌توان در این مسیر به نتایج و چشم‌اندازهای تازه‌ای رسید. نگاه ظریف باشه‌آهنگر به سوژه فیلمش ملکه را در لحظاتی، نزدیک به یکی از بهترین نمونه‌های ژانر جنگی می‌کند.

نکته تاسف‌برانگیز رهاکردن فیلم‌هایی از جنس ملکه در مرحله اکران است. مناسبات فعلی اکران به گونه‌ای ترسیم‌شده که جایی برای تنفس آثار متفاوت باقی نمی‌ماند، ضمن اینکه اکران ناگهانی و زودتر از موعد ملکه، مشکلات مضاعفی را برای این فیلم خوش‌ساخت سینمای دفاع مقدس رقم زد. درباره فیلم ملکه گفت‌وگویی با محمدعلی باشه‌آهنگر انجام داده‌ایم که متن آن را پیش‌رو دارید. #8226؛ به‌نظر می‌رسد ایده اینکه داستان یک دیدبان را در ملکه روایت کنید ریشه در واقعیتی دارد که زمان جنگ دیده بودید.

هر کسی تجربه‌خودش را دارد. دیدبان‌های آبادان از زمان شروع جنگ بدون اینکه هیچ آموزش خاصی دیده باشند، شروع به‌کار کردند و بعد آرام‌آرام آموزش‌هایی برایشان گذاشتند. اصلاً فرصتی برای این کارها نبود. دشمن آمده بود و باید می‌رفتیم و می‌ایستادیم. اگر مبحث شما صرفاً ایده است، باید بگویم ایده‌های آدمی هیچ وقت خلق‌الساعه رخ نمی‌دهد و به مرور زمان در ذهن رسوب می‌کند؛ یعنی ممکن است برای زمان طولانی ته‌نشین باشد اما از بین نمی‌رود. بسیاری از فیلمسازهای بزرگ همیشه می‌گویند که خیلی از فیلم‌ها را می‌خواستیم بسازیم و نشد؛ یعنی ایده‌ها موجود هست و امکان ساخت نیست. اساساً فیلمسازی که ایده نداشته باشد، فیلمساز نیست.

تمام فیلمسازان بزرگ مملو از ایده‌های ناب در حوزه تفکری خودشان هستند، به همین دلیل است که می‌بینیم در حال نوشتن فیلمنامه‌ای هستند، اما در نیمه راه آن را رها می‌کنند و به سراغ موضوع دیگری می‌روند. قبلاً که هنوز حرفه‌ای کار نمی‌کردم، تعجب می‌کردم از اینکه قدیمی‌ترها می‌گفتند من پنج فیلمنامه کار نشده دارم. بعدتر که تخصصی‌تر وارد ماجرای فیلمسازی شدم، دیدم که چقدر ایده دارم و چقدر روی دستم مانده. این ایده‌ها گاهی محدود می‌شوند به آن نگاهی که فیلمساز به پیرامونش دارد و کم‌کم خودش آن ایده‌ها را از بخشی دیگر جدا می‌کند که فلان ایده، اجتماعی است و دیگری در فضای کودکان به سر می‌برد و آن یکی مربوط به حوزه‌ای است که چندان در حیطه توانایی من نیست. وقتی صحبت از جنگ است، ایده‌های آدم می‌تواند جنگ‌طلبانه باشد یا صلح‌طلبانه یا ترکیبی از هر دو و یا اصلاً چیزی در ضدیت آنها. هر چیزی می‌تواند از ذهن فیلمساز بگذرد اما یک اتفاق خاص می‌تواند یکی از این ایده‌ها را در ذهن فیلمساز برجسته کند.

&#8226;# برای شما هم از این &#171; می‌خواستم و نشده» پیش آمده؟

بله، بارها گفته‌ام می‌خواستم &#171; غزل» را بسازم که نشد، همچنین داستان جلیل عبدالستار یا گلاویز. اما داوود رخشانه ساخته شد و &#171; بیدار+ی رویاها» شکل گرفت و صادق، شد &#171; فرزند خاک»، همچنین داستان حکمت شد &#171; دوستان خوب» اما ساخته نشد. ملکه هم از نظر من چیزی حول وحوش فرزند خاک و فضای بیداری رویاهاست، اما با حال و هوایی که دارد در آخرین سال جنگ رخ می‌دهد. ما ایرانی‌ها همیشه دارای تمایلات صلح‌طلبانه بوده‌ایم.

&#8226;# با دیدن ملکه نخستین تصویری که به ذهن می‌آید یک آیه آشنا برای همه ماست: &#171; گمان نکنید آنها که شهید شده‌اند، مرده‌اند، آنها زنده‌اند و نزد خدا روزی می‌گیرند.» موقع نوشتن فیلمنامه چقدر به این آیه فکر کردید؟

نه تنها برای ساخت یک فیلم جنگی سال‌ها بعد از پایان آن بلکه از نخستین روزهای جنگ آیه &#171; و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون» جلوی چشم‌مان بود. به ما یک اعتماد به نفس خاصی می‌داد. یکجورهایی ما را بیمه می‌کرد. ایمان به این آیه می‌تواند تمام آن نگرانی‌هایی را که ممکن است از آغاز حرکت به سمت هدف ایجاد شود، از بین ببرد. کسانی که در جبهه از خط اول می‌گذرند، به معنای صحیح، عاریه داده می‌شوند به خود خدا و اینطور است که آدم موقع جنگیدن دغدغه و ترسی جز حضرت دوست ندارد. در این دوره پر هیاهو و غبارآلود، بازمانده‌های جنگ خیلی تاوان دیده‌اند.

&#8226;# فیلم‌های شما اگرچه درباره روابط انسانی و جایگاه انسان در موقعیت جنگی است اما یک ویژگی اساسی دارد و آن ارائه تصویری واقعی از یک پدیده سیاسی- اجتماعی است. چقدر ثبت این تاریخ برایتان مهم است؟

وظیفه من این بود که بخشی از تاریخ مصور و مستند جنگ را روایت کنم؛ وظیفه‌ای که خودم برگردن خودم گذاشته‌ام. می‌خواهم واقعیت‌هایی را که دیده‌ام به تصویر بکشم. اگر شرایط مهیا شود، می‌سازم و اگر نه، به گردن همان‌ها که نمی‌سازند. ما در شهری زندگی می‌کردیم که بدترین اتفاقات جنگ در همان فضا رقم خورد؛ شهری که بیشتر از یک سال در محاصره کامل بود. این اتفاق برای کمتر جایی افتاده است. خرمشهر ۵۴ روزه سقوط کرد و غرب کشور مدت زیادی طول نکشید که آلوده ورود دشمن شد، اما آبادان جایی بود که محاصره شد و بیش از یک سال مقاومت کرد و می‌خواست این حصر را بشکند. محاصره‌کننده‌ها تا آن سوی کارون عقب‌نشینی کردند و شهر از یک جهت آزاد شد و روی پا باقی ماند. حرف حساب من این است که یک عده آدم با نگاه صلح‌طلبانه زحمت‌هایی کشیده‌اند و من باید مقاومت‌شان را نشان می‌دادم.

&#8226;# سیاوش بعد از دادن نخستین فرمان آتش به جای حس قهرمانی، سرخورده می‌شود. وجود چنین صحنه‌هایی، مخاطب، مخصوصاً قشر جوانی که هرگز جنگ را لمس نکرده به این فکر فرومی‌برد که ماهیت جنگ خوب است یا نه؟

بله. کشتن سخت است، حتی اگر دشمن باشد. چرا جنگ سخت است؟ برای همین اتفاقات. وقتی کسی به شما حمله می‌کند، شما ناچار هستید که بایستید. سیاوش اگر از بالای بویلر فرمان آتش ندهد، چه کند؟ راهی برای او نمی‌ماند. پس به همین خاطر است که سخت‌ترین کارها جنگیدن است. در آن دوره‌ای که ما می‌رفتیم جبهه، شاید بازی ما جنگیدن بود ولی وقتی فاصله می‌گیری، می‌گویی چقدر سخت بود. شاید اگر جوان نبودیم، نمی‌توانستیم آن دوران را تحمل کنیم. گاهی با خودم فکر می‌کنم کسانی که این جنگ‌ها را تحمیل می‌کنند، چه احساسی دارند؟ کافی است شما به کشورهای اطرافمان نگاهی بیندازید. همه جا جنگ است! میلیون‌ها نفر آواره شده‌اند. من باید واقعیت را نشان بدهم و نمی‌دانم که آن مخاطب نوجوان خوش‌اش می‌آید یا نه.

قطعا کسی در این سن و سال از هر فیلمی تأثیری می‌گیرد و ممکن است اصلا از فیلم من بدش بیاید، اما به هر حال فیلم من هم مخاطب خودش را دارد؛ کسی که در جشنواره به آن ۶۹ درصد رأی می‌دهد؛ به فیلمی که بازیگر زن ندارد و رابطه عاشقانه‌ای را نشان نمی‌دهد.

&#8226;# سیاوش که از آن بالا همه را می‌دید و کسی نمی‌توانست او را ببیند می‌بیند در مورد کشتن یا نکشتن آدم‌ها هم تصمیم می‌گرفت، این شخصیت از دیدگاه شما نماد چه اقتدار و جایگاهی است؟

بعضی وقت‌ها آدم‌ها خدایی می‌شوند. منصور حلاج به درجه‌ای می‌رسد که می‌گوید همه‌چیز منم. او را دار می‌زنند باز بر سر این حرف خود می‌ایستند. خداوند خودش هم می‌گوید که آدم خلیفه من روی زمین است. اگر بخواهیم به این ماجرا از دریچه اعتقادی نگاه کنیم این دیدبان است که میان بقیه آدم‌های جنگ دارای این قدرت است که بزند یا نزند. سیاوش خیلی وقت‌ها می‌تواند بکشد اما این کار را نمی‌کند و حتی جلوی آن افسر عراقی را که قصد خودکشی دارد، می‌گیرد. در زمان جنگ، یکی از خلبان‌های شهید (عباس دوران یا بابایی) بالای یک پل قرار می‌گیرد و می‌بیند ماشین‌ها در حال حرکت هستند. به‌رغم اینکه آتش شدید پدافند ضدهوایی علیه او به راه می‌افتد، خودش مقابله‌ای نمی‌کند، دور می‌زند و بر می‌گردد تا پل خالی شود، بعد برمی‌گردد و پل را می‌زند. خب این شهید خلبان همان سیاوش است. نیست؟ پس چرا می‌گویند آفرین به خلبان و کسی از همان آدم‌ها، سیاوش ملکه را تشویق نمی‌کند؟ این همان مردانه جنگیدن نیست؟ این احترام قائل‌شدن برای شخصیت انسانی دشمن است و دارد فرهنگ جدیدی را القا می‌کند. سیاوش قرار نیست آن بالا تلفات بگیرد. او تنها می‌خواهد کنترل داشته باشد.

اگر کسی از یک گروه آدم‌های امروز به همراه آن خلبان پرواز می‌کرد، به او فرمان مکرر کشتن می‌داد اما ما در جنگیدن مان از آنجا که دفاع است و جنگیدن نیست، قانون نانوشته‌ای داریم که نمی‌گذارد خیلی کارها را انجام دهیم. در سینمای دفاع مقدس ما، کم‌کم ذائقه مخاطب تغییر کرد و به سراغ فیلم‌هایی رفت که صرفاً ایجاد حماسه می‌کند. حماسه تنها در گرفتن یک سنگر، یک خاکریز، یک شهر تعریف شده اما این هم می‌تواند نوعی از حماسه باشد.

&8226# آن هیجان حماسی که فیلم‌های جنگی دهه ۶۰ داشتند و به سینماها رونق می‌داد و مخاطب را به سینما می‌آورد، در فیلم شما دیده نمی‌شود. مخاطب امروز ژانر دفاع مقدس باید به دنبال چه چیز باشد؟

دهه ۶۰ دوره اوج جنگ است و آن زمان، قطعاً برای ساخت فیلمی مثل ملکه مناسب نبود. تقویت روحیه سلحشوری نیاز آن دوران بود و تلویزیون هم مدام سرودهای حماسی پخش می‌کرد. امروز اما در فضایی قرار گرفته‌ایم که اطرافمان جنگ است و باید به فضای دیپلماسی محکمی دست پیدا کنیم و اجازه ندهیم کشورمان به سادگی وارد جنگ بشود. برای کشورهای سازنده اسلحه سودآور است اگر کشور ما درگیر جنگ شود و خیلی از شرکت‌های بزرگ نفت‌خیز قراردادهای آنچنانی خواهند بست و... در چنین شرایطی ما دیگر نمی‌توانیم اجازه یک جنگ دوباره بدهیم.

&8226# موسی در سرخوشانه‌ترین حالت کشته می‌شود؛ هنگامی که شوخی می‌کند، می‌خواهند دور هم چای بخورند و زندگی کنند. از طراحی این سکانس چه قصدی داشتید؟

آن گلوله‌ای که منفجر می‌شود، چیزی است که عراق به سمت ما پرتاب کرده و ما در آغاز فیلم نشان می‌دهیم که آن را با چه زحمتی بیرون می‌آورند. می‌بینیم که سیف‌الله آنها را آماده و دوباره به سمت خودشان پرتاب می‌کند. موسی یکی از کسانی است که در جمع‌آوری این گلوله‌ها سهیم می‌شود. موقع خوردن غذا هم اشاره‌هایی به خطرناک بودن آن می‌شود. در آن صحنه می‌خواستیم بگوییم که جنگ می‌تواند فضاهای دوستانه را خیلی غیرمنتظره به هم بریزد.

&8226# کمی زود شهید نشد؟

شاید چون یک شخصیت دوست‌داشتنی است، شما اینطور فکر می‌کنید، اما همین زود رفتن به نفع فیلم است. این یک تکنیک در فیلمنامه است. یکی از ناگفته‌های دفاع مقدس اختلاف‌ها و درگیری‌های مختصری است که گاهی بین ارتش و سپاه و بسیج به وجود می‌آید. در ملکه حتی به این وجه از ماجرا هم اشاره شده و این امتیاز فیلم است.

نمی‌توان اسمش را دعوا گذاشت. در واقع دو گروه بودند که یکی از آنها به صورت مردمی می‌جنگیدند و گروه دیگر به شکل کشوری و رسمی هدایت می‌شد. ارتش یک ساختار کلاسیک داشت که از نیروهای زرهی، نیروهای پیاده، هوایما و گروه‌های مکانیزه برخوردار بود. نیروهای مردمی هیچ کدام را نداشتند و معمولاً به عنوان نیروی خط‌شکن و تک‌پر خدمت می‌کردند. همیشه این بحث وجود داشت که سپاه مهمات جنگی ندارد اما به این خاطر بود که آنان از مرکزی تأمین نمی‌شدند یا باید از کمک ارتش بهره‌مند می‌شدند و یا خودشان از دشمن، غنیمت می‌گرفتند. من اما سعی داشتم این بحث را خیلی نرم به تصویر بکشم.

&8226# وقتی این ایده را پرورش می‌دادید، دغدغه باورپذیری آن دست و دل شما را نلرزاند؟

وقتی بناست چنین فضایی را داشته باشیم، من هرآنچه را که به‌نظرم پارازیت می‌آید، دور می‌کنم؛ از رنگ و میزان نور گرفته تا چکمه و کلاه. طراح صحنه من، عباس بلوندی دیگر کاملاً به فضای ذهنی‌ام اشراف دارد و با گروه فیلمبرداری‌ام هم به یک زبان مشترک دست پیدا کرده‌ام.

بعضی بازیگرها طی کار کردن در فضای کارگردان‌های دیگر به بازی در قاب آنها عادت دارند، اما وقتی با من کار می‌کنند، می‌فهمند که من عادت به رهاسازی هنرپیشه‌ها دارم. یک شیوه کاملاً رئال و مستند و شاید به همین دلیل برای همه در ابتدای امر، کار کمی سخت باشد. من همه صحنه را موقع ضبط یک پلان می‌بینم و به همین دلیل کار فیلمبردار و طراح نور و صحنه و صدابردار هم سخت می‌شود.

&8226# کارگردانی کاراکتر روح شهید به جهت محدودیت در بازی سخت بود؟

هم برای خود مصطفی زمانی سخت بود و هم برای ما ولی بالاخره آن طوری که می‌خواستیم درآمد.

&8226# به نظر می‌رسد او گاهی نفس اماره سیاوش و گاهی وجدان او بود. سیاوش با یک روح حرف نمی‌زد و داشت حدیث نفس می‌کرد.

کاملاً درست است و اگر شما به چنین درکی دست پیدا کرده‌اید، من کارم را درست انجام داده‌ام؛ وقتی جمشید به سیاوش می‌گوید دعا کن سیف‌الله کشته شود تا تو لو نروی یا زمانی که دوباره کشتن ردیف سربازها با او صحبت می‌کند.

&8226# چرا ملکه بازیگر زنی ندارد؟

در &#171#نیمه گمشده» دو زن قوی وجود دارد؛ راحیل و مریم. همینطور در فرزند خاک هم مینا و کبری. در بیداری رویاها هم همچنین. اما این فیلم به کاراکتر زنی نیاز نداشت. می‌شد به‌گونه‌ای برای آن کاراکتر زن تراشید اما نمی‌خواستیم چون اگر می‌آمد و استفاده درستی از آن صورت نمی‌گرفت، مطلوب نبود.

&#8226#؛اینکه سیاوش به فکر پرورش زنبور است، اشاره خوبی به تعلق خاطر او به زندگی در دل یک فضای سخت جنگی است. واقعا جنوب محل زیست زنبور است؟

در مناطق مختلف جنگلی، جلگه‌ای و حتی گاهی کویری، زنبور می‌تواند زندگی کند. در قسمتی از فیلم، سیاوش در جواب این سؤال که فکر می‌کنی زنبورها از کجا آمده‌اند، می‌گوید: فرض کن از عراق. زنبور مرزی را نمی‌شناسد و درک بعضی از حرف‌ها در لایه‌های زیرین فیلم پنهان شده که شاید با دوباره دیدن، فهمیده شود.